



### دکتر سینا دلیری

از قیام مسلحانه سال ۱۳۵۴ خورشیدی دروازه حدود ۳۵ سال میگذرد. قیامی که در تاریخ مبارزات آزادیخواهی کشورمان از زیرسلطه استبداد طبقاتی و ملی، نخستین نمونه در ذات خویش بود. اما در طی ۳۵ سال - منهای ژاژخواهی، کج نمایی و بررسی انحرافی شفاهی کج اندیشان ازهرطیف فکری - جز رساله "توفان شمال" اثر شهید قربان محمد پساکوهی سردار آزاده ای از تبار ملی اندیشان و یکی از رهبران "مجلس انتظار" و از یاران و رهروان راستین مولانا باعث، که در گرماگرم خاموشی آن قیام در نقد و بررسی آن نگاشته شده است، هیچ اثرونوشته دیگری در تاریخ مبارزات سیاسی "مجلس انتظار" پیرامون قیام دروازه پیامد های آن در دسترس نداریم.

قربان محمد پساکوهی که دانش آموخته اقتصاد دانشگاه کابل و یکی از چریکهای ورزیده و از رهبران آگاه و طراز اول سازمان بود، بخش عمده زندگی سیاسی خویش را تا لحظات مرگ بگونه مخفی و حرفه یی سپری نموده و در هنگام زندانی گردیدن باعث و بعداً بدخشی در پیوند با قیام مسلحانه دروازه بحث سرپرست و رهبر سازمان در غیاب رهبران معنوی خویش ایفای رسالت می نمود. او که بحق یک چریک رزم آزموده بود و برای قیام بعدی مسلحانه در تداوم قیام دروازه ای اندیشید، نیازمند بود تا بداند، که نقاط قوت و ضعف قیام در چه رمزی نهفته بود و چگونه باید از نارسایی های آن قیام در مبارزات مسلحانه خویش بمتابه تجربه زنده بیاموزد و آن را در خدمت درست اهداف مسلحانه یی که در پیش روی آنان قرار داشت، استفاده ارزنده و بهره مندانه نماید. از اینرو مخفیانه به منطقه جنگ زده سفر نموده و بعد از ارزیابی سرگذشت قیام دروازه و گفتگوی مستقیم با مردم محل و آگاهی وسیع از روحیه مردمان آن دیار، در برگشت به کابل، به نوشتن رساله نقد گونه خویش پرداخت.

آنچه در این رساله از نظر نویسنده این پیشگفتار درخور توجه و ستایش انگیز است، در حقیقت بررسی جنبشها و نهضت های سیاسی راست و چپ کشورمان در آن برهه تاریخی از چند جهت است، که در پی به مهمترین آن می پردازیم:

1- در این رساله آنچه مهم جلوه میکند، عبارت از بررسی گرونولوژیک رویداد های سیاسی و سرنوشت دردناکی است که آن خیزشهای مردمی در نتیجه دسایس گوناگون دشمنان داخلی و خارجی چگونه به انحراف و نابودی کشانیده شده اند. هرچند این ارزیابیها خیلی کوتاه اند؛ اما در عین کوتاهی خویش بیانگر مهم ترین دلایل میتوانند باشند. از جانب دیگر در نظر داشت اهمیت برخی حوادث بزرگ تاریخی از گذشته دور بمثابة تکیه گاه بزرگ معنوی برای القای روح باورمندی و آزادیخواهی برای فردای جنبشی بود که آنان در تدارک ایجاد و رهبری آن بودند، که این امر در دیدگاه بسیاری از روشنفکر نمایان آن روزگار جز نگرش به عقب چیزی دیگر پنداشته نمی شد. اما چریک کارآموده سازمان که پیوند مستقیم با مردم و روح و روان آنان داشت، به اهمیت آن با درایت سیاسی و جامعه شناسانه برخورد نموده و عینیت جامعه خویش را با هوشیاری مطمح نظر قرار داده است.

2- دومین موردی که در این رساله خیلی متبازر و مهم است، در نظر داشت جایگاه فرهنگ و هویت ملی در سرنوشت مبارزات سیاسی میباشد. نویسنده با صراحت بالای این مهم انگشت گذاشته و نقش خائینانه سردمداران دودمان محمدزایی را در جهت زدایش و محوارزشهای فرهنگی و هویتی برجسته ساخته و با حسرت و دردناکی اشاره می نماید، که چگونه در زادگاه زبان فارسی، جزیک و دونسخه در مهم ترین کتابخانه های ملی و دولتی از "شاهنامه فردوسی" که شناسنامه راستین ماست و همینگونه آثار اندیشمندان بزرگ زبان فارسی، نه تنها یافت نمی شوند که حتی چاپ دوباره آنان از دید برخی روشنفکر نمایان بیهویت ابتدال پنداشته میشوند. بلی، این امر نه تنها از نظر حکام مستبد فرهنگ ستیز محمد زایی زاید و بیهوده به نظر میرسد، که حتی از دید بسیاری از نواندیشان (!) تاریخ نگر متعبد، یک نگرش ارتجاعی عنوان میگردید. اما رهبر روشن نگرا با آگاهی تمام به این امر مهم توجه نموده و به برجستگی فرهنگ و هویت ملی خویش بیشتر از پیش تاکید ورزیده و آنرا در محور نگرش رهروان خویش قرار میدهد.

3- موضوع قابل توجهی دیگری که در سراسر رساله بازتاب گردیده است، تجلی روح خود ارادیت و نگاه ملی به جنبش انقلابی کشورمان میباشد. پساکوهی در روزگاری که نهضت های سیاسی افغانستان (راست و چپ) در تحت تاثیر فضای حاکم سیاسی - آیدیولوژیک جهان محور، در وابستگی دردناکی بسر برده و به اندیشه ملی وقعی نگذاشته و حتی آنرا ارتجاعی و در ضدیت با مواضع جهان وطنی می پنداشتند، با قاطعیت از استقلال اندیشه سیاسی و آیدیولوژیک در چارچوب تامین منافع ملی خویش دفاع نموده و در هرگونه دگرگونی سیاسی از جایگاه مردمی بمثابة عامل تعیین کننده داخلی حمایت و پشتیبانی مینماید.

4- چهارمین نکته قابل دقت در رساله مذکور، برخورد نقادانه و سازنده به نقش و پیامد قیام مسلحانه سال ۱۳۵۴ خورشیدی دروازا است. او بمثابة یک چریک حرفه یی کارآموده و وارد در امور نظامی اعم از تجارب غیر مستقیم قیامهای مشابه و همگون در کشورهای دیگر و تجارب زنده خودی و پژوهش مستقیم از نتایج و تاثیرات قیام در منطقه بگونه مشخص و اثرات اجتماعی در سطح جامعه، نقاط قوت و ضعف و یا اثرات مثبت و منفی آنرا با درایت

سیاسی و بیطرفی علمی مورد ارزیابی قراردادده و هنرمندانه برجسته میسازد. از اینرو میتوان با جرئت بیان نمود که این رساله نقد گونه پیرامون قیام درواز در تاریخ سیاسی سازمان "محفل انتظار" یگانه اثری است که تاکنون بجای مانده است.

شاید ازدید امروزی وبا نگاه جدید به پس منظرسیاسی و مبارزات انقلابی آن سازمان گفتنیهای بیشتری در راستای نقد بیغرضانه پیرامون آن قیام بطور خاص و روند کلی پیموده شده سازمان بگونه کل وجود داشته باشد، که امیدواریم ازدید باورمندان امورسیاسی واجتماعی کشورمان فرونیفتاده و در آینده از منظرهای گوناگون مورد داوری سالم و ارزیابی نقادانه قرار گرفته و درجهت باروری هرچه بیشتر نهضت های سیاسی مترقی، پیشکش علاقمندان گردد. اما آنچه که به این رساله اهمیت بیشتر میبخشد، در حقیقت توجه بیشتر پساکوهی نسبت به رویداد مهم حیات سیاسی- نظامی سازمانش در میان همتایان و همسفران سیاسی خویش در آن روزگار است. این رساله میرساند که اونه تنها یک انسان باورمند، عملگرا و ایثارگر بوده، بلکه تحلیل گریسیاسی بی نیز بوده است، که ازورای مسایل مهم حیات سیاسی سازمانی خویش به سادگی نگذشته و هر حرکتی را از صافی ذهن دراک خویش گذشتانده و مورد نقد باید قرار میداد.

همینجا بجا میدانیم تا از زحمات جناب دانشمند فرهیخته و پژوهشگر سخت کوش کشورمان آقای دکتر صاحب نظرمرادی، با کمال سپاس و شکران قدردانی نمائیم که نه تنها در چاپ و تکثیر این میراث ارزشمند انقلابی پاکباز شهید قربان محمد پساکوهی همت گماشته و با هزینه شخصی خویش آنرا در دسترس پیروان و علاقمندان آن رهبرزنده یاد و گران ارج قراردادند، بلکه بالاتراز همه فداکاری های جناب مرادی نیز قابل ستایش است که چگونه توانستند، این میراث قابل قدر را در طی بیش از ۳۵ سال از گزند یورش کتاب سوزان سده بیست یعنی حزب مزدوردست نشانده خلق نجات بخشند.

زیرا نخستین حمله وحشیانه آنان پیش از همه وقتی به منزل مخالفان سیاسی خویش حمله ورمیگردیدند، دستبرد و نابودی آثار اندیشمندان و مخالفین خود بود، که زخم این درد بی درمان درسینه هرکسی که مورد یورش این آدمکشان قرار گرفته باشد، برای همیشه باقی خواهد ماند. آنان نه تنها دشمنان خود را از نظر فیزیکی سربه نیست مینمودند، که حتی هیچ اثر و نشانی از آنان باقی نمیگذاشتند. چه جنایتی بیشتر از این میتواند باشد که هم انسان را نابود کنی و هم نام و نشان و میراث تفکر و اندیشه او را. بلی، آقای مرادی از این منظر است که میتواند درخور تقدیر و ستایش قرار گیرد. اوبا چاپ این اثر توانست که شهید و رهبر فرزانه و چریک کم بدیل ما شهید قربان محمد پساکوهی را برای همیشه در ذهن و روان هوادارانش زنده نگهدارد.

زهی افتخار بردانشمند و پژوهشگر بنام ما جناب آقای دکتر صاحب نظرمرادی!  
ما در پی "توفان شمال" اثر شهید پساکوهی را در چند بخش نشر خواهیم نمود.

۲۷ جنوری ۲۰۱۱ میلادی

مونتریاال - كانادا



نویسنده: قربان محمد پساكوهی

## توفان شمال

سرزمین کهنسال آریانا و خراسانا (افغانستان کنونی) در موقعیت مهم و استراتژییک آسیای میانه قرار گرفته و در طول زمانه ها دستخوش حوادث و کشمکشهای فاتحین و کشورکشایان دورونزدیک واقع شده است. از اینرو خلق سلحشورما در مراحل گوناگون تاریخی با دشمنان خاک و میهن دست و پنجه نرم کرده و به اسارت و غلامی تن در نداده اند.

تاریخ باستانی مردم ما مشحون از دلاوریها، قهرمانیها و پیکارهای خونین حماسه آفرین و جوان مردیهاست، که همین حالا افسانه های آن سینه به سینه و زمزمه خلقها در اشعار و موسیقی محلات و کارنامه های میهن پرستان و آزادگان چون ابومسلم کبیر سردار جنبشها و دولتهای ملی خراسان و دهه های دیگر در مبارزه با استعمار انگلیس در تاریخ سرکاری افغانستان معاصر نیز منعکس میکند. واقعاً ملتیهایی که فاقد تاریخ و فرهنگ باشند، از حق شناسایی و معرفت به اسلاف خویش محروم میشوند. سردارهای مزدور و ارتجاع داخلی افغانستان تحت استعمار کهنه و نوجنوب و شمال همواره میان این دوزمان (گذشته و حال) سد محکمی ایجاد نموده و نگذاشته اند تا خلقهای زیرستم این کشور، بتاریخ واقعی نیاکان شان دست یابند. چه بسا که علیه آن وسیعاً تبلیغ کرده و این آتش را نسبت به آن برافروختند! چنانچه در حال حاضر در تمام کتابخانه ها و کتاب فروشی های معتبر بیش از دوسه از "شاهنامه فردوسی" و امثالهم نه تنها سراغ نمیشود، بلکه چاپ و تکثیر آن ابتذال و خرافات نیز تلقی میگردد. سیاست استعماری چیز دیگری نیست جز محو و نابود ساختن فرهنگ رزمی ملتیهایی مختلف بروی نقشه و پلانهای عملی.

تاریخ صد سال کشور ما مالامال از قیامها و مجاهدات ضد استعماری و بیگانه هاست، که سلطنتهای لجام گسیخته و دست نشاندۀ محمدزایی در طول زمان نقطه اتصال خلق و استعمار و بیگانگان تجاوزگر بوده است. مردم بزرگ ما در این مدت با الهام گرفتن از دگرگونی های عظیم اجتماعی و سیاسی جهان در مقابله با دشمنان خارجی صف بندی های نیرومندی نموده و مشتهای محکمی را بفرق افغانستان کوبیده اند. ولی همیشه ارتجاع داخلی در راس آن محمدزاییها دستهای نوازشگرشان را به سردشمن گرفتند. از اینرو تاریخ واقعی صد سال کشور ما نهایت دلچسب و قابل آموزش است که در آن نقش امیر دوست محمد خان، عبد الرحمان خان، حبیب الله خان و دیگر شهزادگان محمدزایی خوب شرح شده است. بعد میدانیم که آزادی مردم با وصف جانبازی های فراوان شان تا چه حد به توفیق افتیده و سرانجام این خاندان در برهه های بعد از استقلال بر سر ملت ما چه روزی آورده اند.

پنجاه و شش سالیکه از استقلال نام نهاد سیاسی کشور ما گذشته است، بشریت در آستانه بزرگترین تحولات و دگرگونیهای شگرف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار گرفته و در مسیر تند عظیم انقلابهای کارگری افتاده است. برجستگی قرن ما در این است که قسمتی از مستضعفان جهان حکمروایی دنیای زیبای خود را بدست گرفته، قانون طبیعی و انسانی را که هزاران سال سرچپه بوده، سراسته کرده اند. اندیشه و آیدیولوژی دوران سازی که سالها و قرنها در سلول زندانهای رنگارنگ طبقات حاکم در نظامهای گذشته حاکم بود، نه تنها رهایی یافت، بلکه رهنمای عمل جوامع نیز گردید. سیستم استعماری جهانی قویا ضربه دید و از هم پاشید. قدرتهای استعماری امپریالیستی شدیداً تضعیف گردیده در محاصره مردمان آزاد شده درآمد. امپریالیسم امریکا در هژمونی امپریالیسم جهانی دچار بحران های پیهم اقتصادی و سیاسی گردیده با رسوایی از ویتنام عقب زده شد. ولی با تمام این تحولات جنبش آزادیخواهی و عدالت طلب خلق ما با یک موج توفنده، صعودی در لحظه یی از جانب استعمار و عمل داخلی وی درهم کوفته شده و سیر نزولی را در مقایسه با همسایگان می پیماید.

در نیم قرن آزادی، که ربایندگان محمدزایی دوباره آنرا ربوده و در دست چپ استعمار قرار دادند، جرقه های مقدماتی جنبش عدالت خواهانه خلق ما دوباره زبانه کشید و بلا فاصله بوسیله تفنگداران بی وطن و عمال بیگانه خاموش گردید. مشروطه خواهان سالهای بعد از آزادی یکبار این آتش را شعله و رساختند، دمکراتهای دوره هفت باردیگر آنرا مشتعل ساختند. متأسفانه وارث استعمار این سردارهای خاندان "طلایی" بودند، که با بخون کشیدن این نهضت دین پدرانشان (انگریز) را اداء نمودند و به تعهدات قبلی شان با استعمار وفاداری نمودند.

نادرسیه کار با سه سردار فاشیست برادرانش (هاشم خان جلال، شاه محمود خان و شاه ولی خان) و فرزندش ظاهر شاه بدست خویش این خیانت را مرتکب شدند. بدین ترتیب اخگر انقلاب ما در مساعدترین وضع ملی و بین المللی زیر خاکستر سرد و پنهان شد. اندکی بعد در سومین بار شعله و رشدنش بوسیله انبوه کثافات و خاکتوده انقلاب سفید! داود زیرو رو گردید.

سی سال بعد در پایان استبداد و اختناق سرداران محمدزایی زیر سایه همان پایه سلطنت چهل ساله ظاهر شاه در سال ۱۳۴۰ در نتیجه مبارزات دلیرانه برومند روشنایی افغن، (سلطه) سردارهای فاشیست و مستبد و حکومت‌های مطلقه فردی را بدور انداخت. دمکراسی نیم بند ده سال آخر خون بهای صدها انسان مبارز و وطن پرست بوده که با صدور آن مبارزه را در مجاری قانون هدایت داده، و نیروهای پیشتاز را جلوزد. ظاهر شاه مزدور با هم با شکلهای نو وزمینه های تازه با هیکل سیاهش در سر راه کاروان سعادت ملت‌ها سنگر گرفته بود، که بودن شراکت و مزاحمت رقبای خاندانی خود خلق (افغانستان) را به آسودگی غارت میکرد.

حماسه سوم عقرب ۱۳۴۴ ادامه همان شعله افروخته شده بود، که بمثابة نقطه عطف تاریخ مبارزه سیاسی خلق ما بوقوع پیوست و برای نخستین بار جوانان مبارز و پرشور از خون خود جاده های پایتخت را در یک مقاومت شدید گلگون ساختند. برخورد سلطنت با حادثه سوم عقرب نشان داد که دمکراسی و قانون اساسی بعلت ناکافی بودن وحيله و نیرنگ متناسب به سر نیزه مردم اعطاء شده که در زیر آن دیکتاتوری قوام یافته فاشیستی را غرض حراست و وقایه سلطنت خویش اعمال کرده است.

ارتجاع افغانستان با آگاهی از اوضاع جامعه، قشروشنفکرو پیشتاز را در حال وابستن (آبستن - م) شکل سیاسی دیده، عاقبت آنرا با آگاهی لایه های زحمتکش و دهقان کشور مطالعه کرد. بنابراین آنها را چون نوزاد معصوم در دامان (ببرک - ترکی) بصفت پدر و مادر (!) انقلاب افغانستان انداخت، تاهم آنها را بدرجه مؤسیسان حزب طبقه کارگر (!) کشور افتخار بخشیده و هم نیروهای معنوی جنبش را مهار نموده بسیج و بعد پراکنده کرده باشند. بدین ترتیب در سال ۱۳۴۴ این دودیلومات کار کشته و مجرب را هنگام تاسیس حزب دمکراتیک خلق افغانستان وارد آن حزب نمود، تا آنرا از درون منفجر سازد.

آزمون سوم عقرب همان سال تاریخ مبارزات مردم ما را ورق زده، پرچم سرخ زحمتکشان را آلوده بخون برافراشت. فرزندان نیاز و مبارزه جان برکف وارد کارزار خونین مردم شدند، ولی اینبار دیگریست که جنبش طبق همان نقشه استبداد محمدزایی بوسیله (مؤسیسان) و اجیران قلابی "پدر" و "مادر" (!) نابخردانه از مسیر خود منحرف و از درون منفجر شد. پیشقراولان صدیق سپاه زحمتکشان از پهلو خنجر کاری خوردند. بناءً جنبش انقلابی حق خواهانه مردم ما در مرحله اوجگیری و گسترش عظیم خود از جانب به اصطلاح (مؤسیسان) ضربه کاری و تکان مدهشی دید، که تاریخ آنرا فراموش نخواهد کرد. آن هنگام سیل روشنفکران با احساس پاک انقلابی بدون آگاهی و بینش مقدماتی از اندیشه های نوین سیاسی حاضر شده اند تا به جنبش رمق تازه بدهند. بدبختانه با زرق و اشاعه افکار غیر انقلابی و اندیشه های مخرب (مسالمت، قانونیت و عینیت) و گویا عالمیت در آنها بزرگترین مواد سوخت انقلاب را خلع سلاح فکری نموده به این ترتیب یک اردوی عظیم را بدور خویش به حقه بازان سیاسی عوض نموده و این جنایت را مرتکب شدند، که در آغاز امر رهبری جنبش را خائینانه و دستوری غصب نمودند. جوانان مبارز را در مبارزات رودر رو و علنی بدون ملاحظات و رعایت تکتیک و اصول انقلابی با

دشمن سوق داده اند. عده یی را با رهنمودهای خائینانه و غیرعلمی در برابر نیروهای غارتگر منافع خلق تجهیز و تحریک کرده بدنام و بی اعتبار ساختند و برخی راهم در مشاغل بلند دولتی به امید کود تا و رسیدن بقدرت گماریدند. این بار جنایت را همین مؤسیسان بدوش دارند، که انقلابیون رزمنده و راهروان واقعی سوم عقرب را بیشرمانه ماجراجو، بلانکیست، آوانتاریست و غیره خوانده نه تنها با تبانی رژیم سلطنتی بویژه با رژیم کود تا موضع ضد انقلابی و ضد منافع ملی اتخاذ کردند، بلکه با صدور فتوای بغاوت جمهوری و برهم اندازی نظام در هنگام پیگرد، مبارزه مسلحانه را جاسوسانه بدولت سپردند.

دشمنان مکار و دوست نما با داشتن چهره مترقی در راه مقدس خلق ریاکارانه رفتند، تا گذرگاه مناسب و هموارشان را از دریایی بیکران مبارزه کشف کرده و بمبارد نمایند. این گارد محافظ سرداری و نیروی از هوا آمده مجهز به آخرین فن مبارزه سیاسی در خدمت رویونیسم و شئونیسیم بنام سوسیالیسم، انقلاب واقعی خلق را به گرداب هلاکت و بیراهه کشانیده و راه جدید را هم مین گذاری نمودند.

ادامه دارد